

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

اشرف دهقانی

۱۲ جون ۲۰۲۵

مصاحبه مهناز قرائی با رفیق اشرف دهقانی درباره رفیق فاطمه سعیدی (رفیق مادر)

مهناز قرائی: روز یکشنبه ۱۲ اپریل ۲۰۲۵ فاطمه سعیدی رفیق مادر شایگان در یکی از بیمارستان‌های حومه‌ی پاریس از میان ما رفت.

مادر شایگان زنی از نسل چریک‌های فدائی خلق بود که سه فرزندش نادر، ناصر و ارژنگ را در مبارزه علیه سلطنت پهلوی از دست داد. او که نمادی از نسل مادران مبارز بود در بهمن ماه سال ۱۳۵۲ در مشهد دستگیر شد. شرح شکنجه‌های قرون وسطانی رژیم پهلوی و مقاومت مادر شایگان در تاریخ مقاومت مبارزین جامعه ثبت شده است. پس از سقوط سلطنت پهلوی او در عرصه‌های مختلف بر علیه جمهوری اسلامی مبارزه کرد و تا لحظه مرگ در تبعید به این مبارزه ادامه داد. رفیق مادر شخصیتی دوست داشتنی با اراده‌ی کم نظیر بود؛ نمادی از نسل مادران مبارزی که تا به آخر برای تحقق آزادی و برابری و آرمان‌های بزرگ انسانی تلاش نمودند. از دست دادن مادر شایگان را به رفقای هم‌رمز در چریک‌های فدائی خلق ایران به ویژه رفقا اشرف و پولاد و به چپ انقلابی و همه‌ی مبارزین راه آزادی تسلیت می‌گویم. یادش ماندگار. برای شناخت از جنبه‌های مختلف زندگی رفیق مادر شایگان مصاحبه‌ای داریم با رفیق اشرف دهقانی از یاران و هم‌زمان رفیق مادر. (من مهناز قرائی هستم).

مهناز قرائی: امروز افتخار این رو دارم که با رفیق اشرف دهقانی در رابطه با مادر شایگان، فاطمه سعیدی صحبت کنم.

مادر شایگان از چریک‌های فدائی خلق و از زندانیان مقاوم دوره شاه در ۲۳ فروردین ماه در بیمارستانی در پاریس درگذشت. با توجه به این واقعیت که مادر شایگان همواره خودش رو وابسته به تشکیلات چریک‌های فدائی خلق ایران می‌دانست از رفیق اشرف دهقانی خواهش کردیم که یک کمی در رابطه با مادر شایگان، فاطمه سعیدی با شما صحبت کنند. با تشکر از شما رفیق اشرف دهقانی بفرمائید.

اشرف دهقانی: با تشکر از شما و سلام و درود به شونندگان عزیز این تلویزیون، بله در مورد مادر واقعا با گرمی‌داشت یاد عزیزشون من باید بگم که این مادر از چهره‌های خیلی شناخته شده چریک‌های فدائی خلقه همانطور هم که شما گفتین. در مورد مادر از زوایای مختلفی میشه صحبت کرد. یکی اینکه رفیق مادر در زندان واقعا شکنجه‌های

خیلی وحشتناک و زیادی رو و البته این مسأله تازه طولانی مدت بودنش مطرحه که برجسته هم هستش همه شکنجه ها رو تحمل کرد و در مقابل اونها تسلیم نشد و همیشه هم بر خلاف میل و خواست اون نیروهای امنیتی رفتار کرد. یکی دیگه اینکه رفیق مادر در امر مبارزه با دشمن و اینکه به آرمان‌هاش برسه خیلی پیگیر بود و همیشه بر آرمان‌هایی که قبول داشت، آرمانهای چریکهای فدائی خلق خیلی تاکید داشت و بعد از زندان هم که یعنی وقتی که از زندان آزاد شد در سال ۵۷ نرفت دنبال یک زندگی عادی و همینجوری معمولی اینا، بلکه اومد به صف چریکهای فدائی خلق پیوست که بقول خودش که می‌گفت که خط انقلابی اولیه سازمان رو ادامه میدن. یه زاویه دیگه هم اینه که خوب البته در مورد مادر خیلی میشه صحبت کرد ولی بهرحال من برخی از اون زوایا شو اینجا می‌گم.

یه زاویه دیگه اینه که اون در زمان شاه واقعا با همه ی دار و ندارش یعنی با همه ی فرزندانش اومد به انقلاب پیوست و در همین رابطه هم با اینکه بچه‌هاش تو این راه کشته شدند و از این لحاظ هم از طرف ساواک خیلی به اصطلاح تحت فشار قرار گرفت _ که واقعا هر کدوم از اینها یه تراژدی بود که باهاش مواجه شد_ ولی هیچوقت کسی از زبان این مادر واقعا هیچوقت شکایت نشنید و هیچوقت نشدش که او از مبارزه چریکهای فدائی خلق دفاع نکنه.

در سال ۶۰ هم وقتی که خیلی نیروهای عمده سازمان ما به کردستان منتقل شد رفیق مادر هم اومد کردستان و در صف مبارزات خلق کرد قرار گرفت و یک مدتی هم اونجا بود که بعد از طرف سازمان به خارج از کشور یعنی به پاریس فرستاده شد و در اونجا اولین رابط سازمان ما با رفقا و دوستان سازمان در خارج از کشور بود. اینم بگم که واقعا از برجستگی های مادر در تمام دوران تبعیدش در پاریس هم واقعا دفاع قاطعانه‌اش از اون آرمان های چریکهای فدائی خلق بود و اینکه همیشه اون تحریف‌هایی رو و فریبکاری‌هایی رو که علیه چریکهای فدائی خلق می‌شد، همه اونها رو رد می‌کرد و موضع خیلی قاطعی در مقابلشون داشت.

بهرحال در مورد مادر خیلی میشه صحبت کرد ولی خوب من به همین در اینجا اکتفا می‌کنم.

پرسش: وقتی کردستان رو گفتید که رفیق مادر شایگان همیشه خودشو بخشی از چریکهای فدائی خلق ایران می‌دونست من هم یاد مادر سلاخی عزیز که چند سال پیش اونو از دست دادیم می‌افتم که همیشه خودش رو وابسته و از اعضا و طرفداران چریکهای فدائی خلق می‌دونست و در دوره‌ای که در کردستان در مقر شما همراه شما بوده می‌گفت بهترین دوره ی زندگی ما بوده همراه دو نوه‌اش. می‌گفت که چقدر همه ی بچه‌ها در مقر همه ی بچه‌های چریک‌ها چقدر به اونها می‌رسیدن.

پاسخ: زنده باشید. واقعا من هم به نوبه ی خودم یاد مادر سلاخی رو گرامی می‌دارم. اونم از تبار مادرهای واقعا مبارز بود. حالا اون زندان نرفته بود ولی در همون زندگی‌اش و یا وقتی که دخترش و دامادش اسیر زندانهای جمهوری اسلامی شدند با دوتا نوه‌اش مثل بقول معروف میگن تو دندونش اونها رو اینور و آن ور کشید و بالاخره خودش رو رسوند به کردستان. همیشه با صبوری و واقعا متانت تمام با این بچه‌ها برخورد می‌کرد و همه ی رنج‌ها و دردها رو تحمل می‌کرد. یادش بخیر و یاد فرزندان‌شون هم همینطور.

پرسش: مطلبی که شما اخیراً در مورد مادر شایگان، فاطمه سعیدی نوشتید رو خوندم. در اونجا شما ضمن توصیف مقاومت‌های تحسین‌برانگیز این مادر در زندان از گذشته دردناک اون صحبت کردین، لطفا کمی در این مورد برای بینندگان تلویزیون بگید که مادر شایگان در چه سالی در کجا متولد شد و اساساً دوران کودکی‌ش چگونه بود، از چه طبقه‌ای بود؟

پاسخ : بله مادر در یکی از روستاهای آذربایجان به نام ابین آوا، البته ابین آوا لفظ ترکی به که حالا تو فارسی میگویند امین آباد که این روستا بین اردبیل و خلخال واقع شده، در اونجا متولد شد. تاریخ تولد مادر اونطوری که خودش تو اون نوارهایی که از زندگی خودش ضبط کرده گفته ۱۳۱۴ است. بعد دهی هم که مادر در اون زندگی کرد و بخشی از دوران کودکی اش رو در اونجا گذراند به ده خیلی فقیر و کم آب بودش؛ و مالک اون ده هم خود دولت بود. البته برخی روستائیان قطعه زمینی هم داشتند که از دولت خریده بودند و حالا محصول هائی که می کاشتند مال خودشون بود. ولی بقیه مجبور بودند که هر سال که چون رعیت بقول معروف دولت بودند قسمتی از محصول شون رو بدن به دولت، حالا اینجا پدر رفیق مادر هیچ زمینی نداشت. یکی از کارهای اون که اگه بگم که واقعا تعجب می کنید این بودش که برای تأمین معاش می رفت شبانه در مزرعه ها داد می کشید. فریاد می زد. حالا واقعا تصور بکنید خیلی عجیبه.

من خودم اولین بار در تحقیقات روستائی که رفیق بهروز دهقانی از منطقه قرمداغ تهیه کرده بود با این شغل یعنی در واقع این یه شغل بود با اون آشنا شدم. رفیق بهروز نوشته بودش که با روستائینی مواجه شده که به سختی می توانستند حرف بزنند وقتی می خواستن حرف بزنند صدایشون در نمی آمد. دلیلش این بودش که از شب تا صبح تو مزرعه برای اینکه بتونند گرازها رو از مزرعه فراری بدن یه طبلی میزدن و خودشون هم داد میزدن فریادی میزدن که اون گرازها از اون مزرعه فراری بشند. این شغل رو پدر مادر داشته. البته اون چند ماهی هم در زمستان می رفته تهران که بهر حال یه لقمه نانی از اونجا به اصطلاح بیاره برای همین خانواده اش تو ده. بعد مادر تعریف می کرد که در اون ده تغذیه کافی نبود. گفتم که ده خیلی فقیری بود. کم آب بود. کشاورزی اش آنقدر زیاد نبود. بعد تو ده دکتر و دوائی وجود نداشت. خیلی وضع و شرایط بدی بود. به همین خاطر هم خیلی از بچه ها هم که اونجا به وجود می آمدند می مردن. حالا من تو همین رابطه که این موضوع رو گفتم می خواهم به خاطره ای بگم از رفیق مادر. به خاطر این که شخصیت واقعا شجاع و فداکار اونو از همون دوره ی کودکی می شه توی این خاطره هر کسی ببینه. اون خاطره اینه که مادر یه برادر داشته که برخلاف اون چند تا پسر که قبلا متولد شده بودند و مرده بودند ولی این برادر به سن شش سالگی رسیده بود که اونم حصبه می گیره. بعد هم دوا و دکتر هم که نبوده. اهالی ده جمع می شن میگویند که باید یکی بره از ده بغلی یه دعا براش بیاره. دعا نویس تو ده بغلی بود. خوب از این ده به اون ده هم معمولا خوب مردها می رفتند. چون رفتن به اونجا خطرناک بود. در اونجا گرگ بود و نمی دونم خطرهای دیگه تو راه بود. ولی خُب پدر بچه ها یعنی پدر همین مادر در تهران بود. مرد دیگه ای به هر حال دم دست نبود. اون موقع مادر ۱۲، ۱۰ ساله بود. بعد اون چون برادرش رو دوست داشت و می دونست که به هر حال پدر و مادرش چقدر به هوش وابسته هستن او این فداکاری رو می کنه که حاضر می شه خودش به تنهایی بلند شه بره از اون ده به اصطلاح دعا بگیره. حالا باید برای اون دعانویس پول هم می بردن، هدیه هم می بردن. اینا هم که خوب چیز زیادی نداشتند. حالا یک پول کمی به هوش می دن، یه خروس داشتند که این دختر کوچک که گفتم که اون موقع مادر ۱۲، ۱۰ ساله بوده این خروس رو بغل می کنه و راه می افته و می ره تو اون راه که خطر هم تهدیدش می کرده. ولی خُب این دختر واقعا ترسی نداشته. یعنی با اون انگیزه ای که باهاش بوده که بتونه یه کاری بکنه که برادرش زنده بمونه بالاخره خودش رو می رسونه به اون ده و دعا نویس رو می بینه. خروس رو به هوش می ده و دعا رو می گیره و برمی گرده. حالا خود همین هم که چه مسایل تو راه می شه و چه احساساتی داشته اینها همه را نوشته یعنی صحبت کرده خودش. به هر حال متأسفانه وقتی که می رسه به ده، برادره دیگه مرده بوده. این وضعیت بوده. بعد که پدرش از تهران برمی گرده و می بینه که بچه اش مرده دیگه خیلی خیلی ناراحت می شه و اونجوری که مادر می گه خودش رو می زده که دیگه اهالی جمع می شن می گن بابا این وضع نمی شه بلند شو برو همسر

و بچه هاتو وردار و ببر تهران. اونم این کارو می‌کنه. این شکلی می‌شه که مادر تو همین سن کم می‌آد تهران. این یک قسمت از زندگی مادره.

پرسش: یه کمی مثل مادر سلاخی که وقتی کاظم سلاخی از دست می‌ره با اعتقادی که به پسرش داشته که در راه برابری در راه مردم و عدالت داره مبارزه میکنه، گویا فاطمه سعیدی هم همینطور بوده. یعنی بعد از اینکه نادر شایگان می‌کشن بعد اون دیگه یک‌پارچه می‌آد طرف مبارزه درسته؟

پاسخ: بله کاملاً درسته؛ و اجازه بدید من اینجا این مسأله رو هم تأکید بکنم که چطوری می‌شه که مادر اصلاً به آگاهی سیاسی می‌رسه و بعدش می‌آد به چریکهای فدائی خلق می‌پیونده.

پرسش: بله لطفاً در این مورد هم بگید که اون موقع با همسرشون چه کار می‌کنه؟ یعنی آیا همسر همراه فاطمه سعیدی می‌شه یا نه همراه نمی‌شه چگونه بوده؟ یعنی می‌خواهم از این زاویه اون قصه پدر سالاری، مرد سالاری رابطه‌ی اون با یه زن مبارزی که آگاه می‌شه می‌خواهم این یک‌کمی بیادش جلو.

پاسخ: باشه. ولی خُب اگه من بخواهم راجع به مسأله ازدواجش و اون شرایط پدرسالاری و مردسالاری بگم خودش واقعا یه داستانی. حالا من اول اینو می‌گم بعد به سؤال شما هم پاسخ می‌دم.

ببینید واقعا این مادر وقتی که می‌آد تهران. اولاً که رنج و عذاب زیادی می‌کشه. چون که پدرش قادر نبوده که خرج زن و بچه‌اش رو بده. پول کمی گیرش می‌ومده. بالاخره مادر می‌ره کلفت یه خانواده‌هائی می‌شه، خودش و خواهرش. بعد مادر تیبی هم بوده که به اصطلاح زیر بار ظلم اینا نمی‌رفته تا این‌که بالاخره ازدواج می‌کنه. حالا خود این ازدواج هم شرح حال طولانی داره. با آقای شایگان ازدواج می‌کنه. ولی شرایط مادر تو این دوره از زندگی‌اش خیلی سخت بوده. یعنی من وقتی که از زبان مادر این چیزها رو شنیدم دیدم که زندگی مادر در این دوره واقعا می‌تونم بگم که بقول معروف آئینه تمام نمای تمام اون ستم‌ها و سرکوب‌هائی بود که زنان حالا نه فقط در ایران کلاً در جوامعی مثل ایران بخصوص زنان طبقات پائین جامعه از فرهنگ مرد سالاری در جامعه می‌بینند. به خاطر این‌که این آقای شایگان در حالی که خودش هم آدم زحمت‌کشی بوده و تازه آدم روشنی هم بوده از یک جنبه‌هائی، ولی بقول معروف که میگن فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ طبقه حاکمه هستش، این فرهنگ توش خیلی شدید بود. به طوری که فکر می‌کرد که دیگه به اصطلاح صاحب اختیار این مادره، می‌تونه هر وقت دلش خواست بیاد و اونو کتک بزنه و اذیت‌اش بکنه. واقعا او رنج‌های زیادی به مادر داد. مادر طلاق گرفت از بچه‌هاش جدا شد و او اجازه نمی‌داد که بچه‌هاش رو ببینه. طبق رسم و رسومی که اون موقع وجود داشت که حتماً شما خودتون یا تجربه‌اش رو داشتید یا به هر حال در جریانش بودین. البته اینو میگم ببخشید به خاطر سن‌تون اینو میگم. ممکنه سن شما در شرایطی بوده که اینجور چیزها شاید یه مقدار کمتر بوده.

پرسش: به هر حال در محلاتی که زندگی می‌کردیم شاهد این موضوعات بودیم. یعنی خشونت علیه زنان یا مردهائی که خودشون هم زحمتکش بودن، خیلی بدبخت بودن، بعد ولی زورشون به زن و بچه شون می‌رسید. یعنی تو محلاتمون تو اونجاهائی که زندگی می‌کردیم شاهدش بودیم.

پاسخ: بله کاملاً درسته. یعنی الان هم که چنین مسأله‌ای هست. این مسأله که یه مردی وایسته و اجازه نده که به اصطلاح مادر بیاد و بچه‌هاشو ببینه. این طفلکی به اصطلاح خیلی مخفیانه می‌رفته بچه‌هاشو می‌دیده و اینا. به هر حال

می‌خواهم بگم که این وضعیت در مورد مادر بود تا اینکه می‌آد و با پسرش همین نادر شایگان می‌آد با اون زندگی میکنه، و از اینجا، چون نادر یه جوانی بود که مثل خیلی از جوان های دهه ۵۰، ببخشید، مثل خیلی از جوان های دهه ۴۰ با دوستاش یه محفل تشکیل داده بودند و اینها می‌خواستن که ببینن راه موثر مبارزه با این رژیم شاه چی هستش. کتاب میخواندن، بحث می‌کردند. مادر تو همین جریان با این بچه‌ها با رفقای نادر آشنا می‌شه و می‌بینه که اینها چه بچه‌های خوبی هستند و بقول خودش چقدر به فکر مادرانی مثل خود مادر هستن. این مسائل رو مادر می‌بینه و کم‌کم کتاب می‌خوانه و اونجا اون بچه‌ها باهاش صحبت می‌کنند و به یک آگاهی هائی میرسه.

حالا اگه اجازه بدید من اینجا یه گریزی می‌زنم به این مسأله گروه نادر شایگان. اینو از این لحاظ می‌گم چون این بچه‌ها یعنی نادر و رفقا مثل جهان‌بخش پایداری که این رفیق بعداً اومد به چریکهای فدائی خلق پیوست و بعدش هم شهید شد در سال ۵۴. اینها خُب یه گروه تشکیل دادن. مسأله‌شون این بود که بتونند به سازمان چریکهای فدائی خلق بپیوندند که خُب چون اون سازمان مخفی بود و ارتباط گرفتن همچین راحت نبود به هرحال نتونستن. من حالا این چیزی که می‌خواهم بگم اینه که یه افرادی هستن در ایران یا بودن و هستن، هنوز هم هستن. یا اینکه همچین در خارج کشور هم هستن سعی می‌کنن که به جای این‌که بگویند "گروه نادر شایگان" میان میگند "گروه مصطفی شجاعیان". حالا مصطفی شجاعیان بهر حال یه آدم حالا هر عقیده‌ای داشته هر نظری داشته هر چی فکر می‌رده ولی خُب به هرحال یه مبارز ضد رژیم شاه بوده. ولی اینها به خاطر این‌که با چریکهای فدائی خلق چون مصطفی شجاعیان یه مدت پیوست و بعد از اون‌ها جدا شد_ اینا برای این‌که با چریکهای فدائی خلق ضدیت بکنند به جای این‌که بگویند گروه نادر شایگان میان اسم مصطفی شجاعیان رو مطرح می‌کنند در حالی که

پرسش: نکته‌ی مهمی رو اشاره کردید.

پاسخ: بله در حالی که خود رفیق مادر اینو خودش مطرح می‌کنه و میگه که مصطفی شجاعیان پس از این‌که سال‌ها از تشکیل گروه نادر شایگان می‌گذشت در زمستان، یعنی نه در بهار، نه در تابستان و پائیز بلکه در زمستان سال ۱۳۵۱ با نادر آشنا می‌شه و می‌آد به این گروه می‌پیونده. مصطفی می‌دونید که عقاید ضدلنینی داشت. یعنی اصلاً علیه لنین بود. او می‌دونست که مثلاً نظراتش با چریکهای فدائی خلق هم‌خوانی نداره، و به همین خاطر هم اینو می‌دونست که خُب چریکها نمی‌آن به راحتی اونو درون خودشون بپذیرند. ولی پس از این‌که برخی از افراد گروه نادر شایگان دستگیر می‌شن و همزمان هم خود نادر در خرداد سال ۱۳۵۲ در یک درگیری واقعاً قهرمانانه شهید می‌شه، از این گروه تعداد خیلی کمی می‌مونند. یعنی در واقع، حالا توضیح میدم که چه شکلی بوده. بیشترشون دستگیر شده بودند. در این موقعیت مصطفی شجاعیان هم در یک شرایط خاص به اجبار خواهان این می‌شه که به سازمان چریکهای فدائی خلق بپیونده. مادر هم که با سه تا بچه‌ش با اون، با همین شهید مصطفی شجاعیان بود و اونم می‌آد و می‌پیونده به چریکهای فدائی خلق. البته رفقا مرضیه احمدی اسکوئی و صبا بیژن زاده هم با این گروه نادر شایگان در ارتباط بودند، یعنی به این گروه پیوسته بودند، اون‌ها که همیشه می‌خواستن به سازمان بپیوندند بعد از شهادت رفیق نادر خودشون مستقل از مصطفی شجاعیان میان با چریکها ارتباط برقرار می‌کنن و به می‌پیوندند به سازمان. فکر کنم به سؤال‌تون پاسخ دادم.

پرسش: بله اونطور که می‌دونیم مادر شایگان بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۵۷ و تشکیل چریکهای فدائی خلق در این رابطه فعالیت می‌کرد، می‌تونید در رابطه با این دوره زندگی مادر شایگان برامون بگید؟

پاسخ: می‌خواهم ازتون اجازه بخواهم که این را هم با یک خاطره بیان بکنم.

پرسش: بله. مرسی.

پاسخ: این شکلی شاید به اصطلاح تصویری از مادر بهتر ارائه بشه. مادر وقتی که از زندان آزاد می‌شه می‌ره تبریز دیدن مادر و خواهر من و همینطور برادر محمد که اونم تازه از زندان آزاد شده بود. اونجا خُب با هم صحبت می‌کنن. بعد خواهر عزیز من روح انگیز اومد تهران و منو دید و به من گفتش که مادر خیلی مواضع انقلابی داره، باهاش تماس نداری؟ نمی‌خواهی باهاش تماس بگیری؟ خیلی با اصرار می‌گفت که این یه مادر خاصیه و خیلی مواضع انقلابی داره. بعد از اون من رفتم مادر رو دیدم و به هاش گفتم که مادر من و یک تعداد از رفقا چون به خط اولیه چریکهای فدائی خلق معتقد هستیم صف خودمون رو از این سازمان، از این سازمان فعلی که داری میبینی از اونجا جدا کردیم. خیلی آرام اینجوری حرف می‌زدیم. بعد گفتم خوب خواستم ببینم که شما الان از چه خطی دفاع می‌کنید؟ بعد مادر در حالی که صداشو همینجوری برد بالا بعد با یه حالت اعتراض گفتش که این چه سوالیه؟! معلومه که خط من همون خط اولیه انقلابی سازمانه! واقعا با همچین لحنی، من گفتم خوب مادر من که نمی‌دونستم. چون خیلی‌ها تو زندان خط عوض کردن. بعد مادر باز با ناراحتی گفت خیلی‌ها به کنار. چرا در مورد من اینطوری فکر کردی؟ ممکنه من خط عوض کرده باشم؟ نخیر راه من راه همون رفقای شهیدمونه. واقعاً او وفادار بود به همون راهی که نادر می‌رفت و بچه‌های دیگه که واقعاً دوستشون داشت. به هرحال اینجوری بودش و به این شکل بودش که مادر اومد در رابطه با تشکیلات چریکهای فدائی خلق قرار گرفت. او در خیلی از فعالیت‌های این تشکیلات شرکت کرد. مدتی هم من و اون با یکی دوتا از رفقای دیگه در تهران در یک خانه تیمی بودیم. بعد مادر برای این‌که کمک بکنه به کار انتشاراتی رفتش به شهر ساری در مازندران. بعدش هم که در سال ۶۰ هم همراه رفقای دیگه برای ادامه ی مبارزه اومد کردستان و مدتی هم اونجا بودش که بعدش هم توسط این تشکیلات به فرانسه فرستاده شد که اونجا موند.

پرسش: بله، در خونه ی که بهش حمله شد وقتی که رفیق در زندان بود و دو تا از بچه‌هاش در یکی از خونه‌های سازمانی بودند که حمید اشرف هم اونجا بود، به اون خونه حمله شد و حمید اشرف موفق به فرار شد و وزارت اطلاعاتی‌ها سعی کردند این طوری وانمود بکنند که باعث کشته شدن اون بچه‌ها توسط رفقای رفیق مادر کشته شدن و مسبب اونو رفیق حمید اشرف معرفی کنند. یعنی خیلی نوشتند، گفتند در این رابطه البته که مردم باور نمی‌کردند، چون اونا فاکتی نداشتند ارائه بدهند. اما می‌تونید در این رابطه یک‌کمی توضیح بدید؟

پاسخ: البته اینو همین وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی سعی کرده که مطرح بکنه و بقبولونه به دیگران و آلا ساواک هیچ‌وقت این کار رو نکرد، یعنی یا جرات نکرد یا اصلاً به هرحال این کار را نکرد. این وزارت اطلاعاتی‌ها که دنباله اونها هستن این کار رو کردند. در همون کتابی که منتشر شد به اسم "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷" که خیلی تاریخ چریکها رو تحریف کرده و اتهام زده به رفیق حمید اشرف همانطور که شما گفتین. ولی رفیق مادر این اتهامو اولین بار در سال ۱۳۸۷، اونموقع در یک نامه سرگشاده این اتهامو به هاش برخورد کرد و رد کرد و به اون جواب داد؛ و خیلی قاطع خطابش بود به مزدبگیران وزارت اطلاعات. گفتش که برای بچه های من اشک نریزید اشک تمساح نریزید. اصلاً عنوان اون چیزی که نوشته بود هم همین بود. این واقعا یک نوشته‌ی خیلی روشن‌گرانه و افشاگرانه بود. به خیلی مسائل پرداخته. یه چیزی که مهم هم هستش که به همین سؤال شما هم ربط داره اینکه اونجا مادر می‌گه که مأموران ساواک همون موقع که بچه ها رو کشته بودند اومدن به مادر گفتن که خوب این بچه‌ها درگیری متقابل کردن که کشته شدن که خوب مادر هم بهشون میگه بچه مگه می‌تونه درگیری بکنه، درگیری

متقابل بکنه؟! بعد اونها روز بعد حرفشون رو عوض کردن و بعدش اومدن و رفیق مادر رو تحت فشار گذاشتند که بیاد مثلا تو تلویزیون یه جای علنی بیاد بگه که چریکها ارژنگ و ناصر رو کشتن. رفیق مادر وامیسته مقابلشون و اونها موفق نمیشن که همچین چیزی رو از دهن مادر بشنون. حالا همین وزارت اطلاعاتی ها همون چیزی رو که ساواکی ها میخواستند از زبان مادر بشنوند و علم بکنند در جنبش که نتونستن، توی کتابی که نوشتن اینو میخوان بگن، منتهی اسم رفیق حمید اشرف رو مطرح می کنند. دلیلی هم که اسم رفیق حمید اشرف رو میگن مشخصه. به خاطر این که همه می دونند این رفیق یعنی رفیق حمید اشرف به خاطر چندین سال رزم واقعاً دلاورانه اش با دشمن و این که شجاعت هائی از خودش نشون داده و اون در دل مردم ایران جای داره و محبوب اونها هستش بهمین خاطر هستش که این اتهامو به رفیق حمید اشرف می زنند. مادر هم توی همین کتاب، ببخشید کتاب نه، نامه ی که نوشته بود بهش برخورد کرد و اجازه نداد که دشمن به قول خودش برای فرزندان اون اشک بریزند و این شکلی مسائل رو تحریف بکنن.

پرسش : رفیق آیا شما با رفیق فاطمه ی سعیدی در طول دوره زندانش بودید یا نه؟

پاسخ: نه من اون موقع که مادر زندان شد من در بیرون از زندان بودم یعنی می دونید من در اردیبهشت سال ۵۰ دستگیر شدم سال ۵۲ بهر حال این امکان رو پیدا کردم که از زندان فرار بکنم و بعد دیگه در در بیرون از زندان بودم که مادر در سال در بهمن سال ۵۳ (۵۲) دستگیر شد متأسفانه.

پرسش: شما خودتون هم میدونید که مثل رفقای دیگه جای خاصی در دل و قلب مردم ایران دارید. مبارزاتتون ، خاطراتتون، کتابتون، خیلی ها با اسم کتاب شما چریکها رو شناختن و ملحق شدن.

اما مراسم، قراره که مراسمی در رابطه با رفیق فاطمه سعیدی، رفیق مادر برگزار بشه در پاریس، می تونید یه کمی در این رابطه اگر اطلاعی دارید بگید؟ یا اینکه خودتون قراره که برگزار کنید؟

پاسخ: بله اینو تو اطلاعیه ای که سازمان داده ، سازمان ما داده اینو مشخص کرده که البته خوب من اینجا یکم توضیح میدم. مراسم خاکسپاری و بزرگداشت رفیق مادر در روز جمعه ۲۵ آوریل در پاریس در پرلاشز که مشهوره توی پاریس، اونجا برگزار می شه. پرلاشز که آرامگاه بسیاری از انقلابیون بگم راه رهائی کارگرانه و به طور برجسته کموناردهای پاریسه. چون کموناردهای پاریس در اونجا تیر باران شدن. مراسم در اونجا برگزار می شه. بعد هم در اطلاعیه سازمان از همه ی دوستان و رفقای مادر و ایرانیان آزادیخواه دعوت شده که برای آخرین وداعشون با مادر و گرمی داشت یاد و راه اون بیان و ساعت ۹ و نیم صبح روز جمعه ۲۵ آوریل در درب پرلاشز حضور پیدا بکنن. اینم بگم، برای اینکه مهمه که بدونن همه بینندگان تلویزیون شما که اگه میخوانند بیان اونجا اینکه پرلاشز چند تا درب داره

پرسش: بله

پاسخ: ولی اون جائی که قراره همه اونجا جمع بشن. اون دری که قراره همه اونجا جمع بشن اسمش هستش گامبتا، (گامبتا حالا ما با لهجه به اصطلاح فارسی داریم می گیم) که اون ایستگاهی که مترو نزدیک همین پرلاشز هستش، اسمش هم به همین هست. ایستگاه پورت گامبتا که اون نزدیک همین پرلاشز هستش.

پرسش: حالا اگه کسی اینو از دست داد نرسید اون موقع که خاکستر رو میبرید اون محلش رو می دونید؟

پاسخ: بله اتفاقا خیلی سؤال خوبی کردین. چون آگه کسانی اونجا رو به اصطلاح از دست بدن و نتونن برسن در همون نزدیکی، وقتی از در وارد میشین یک‌کمی که بیان جلو یه ساختمانی هستش، چون من قبلا هم رفتم اینو میدونم یه ساختمانی اونجا هست که اونجا یه سالن هستش که مراسمی در اون سالن به یاد مادر اونجا برگزار می‌شه به مدت یک ساعت. یعنی یک ساعت اونجا در اون سالن اجازه داده شده که در اونجا مراسم برگزار بشه. بعد از اینکه مراسم در اون ساختمان انجام شد بعدش دیگه کسانی که اومدن میرن یه کافی بخورن چای بخورن یا هر چیزی به اصطلاح اطراف باشند تا اینکه ساعت ۳، چون میدونید که مادر وصیت‌اش این بودش که اونو بسوزونند و اگر اینم اطلاع داشته باشید در اونجا یه آرامگاهی هست که از سالها پیش گرفته شده که زنده یاد مادر سنجری هم در اونجا هست، در اونجا دفن شده، رفیق مادر وصیت کرده که اونو بسوزونند و خاکسترش رو همونجا بذارند پهلوی همین مادر سنجری و افراد دیگه‌ای که اونجا هستن.

پرسش: شماره یا چیزی نداره اون بخش اون قطعه؟

پاسخ: این قطعه فکر نمی‌کنم. من دقیقا نمی‌دونم ولی خیلی نزدیک روبروی همون ساختمونه، یکم که از اون ساختمان به همون موازات ساختمان بری جلو اون اونجا همین آرامگاه هستش و البته خوب حتما افراد زیادی اونجا میان و آگه کسی واقعا دیر رسیده باشه اونا رو می‌بینه و می‌تونه متوجه بشه که کجا هستش. من قطعه‌اشو نمی‌دونم ولی خیلی نزدیک همون ساختمونه. گفتم که وقتی از در وارد میشی یکم میای جلوتر اون ساختمان رو میبینی بعد یکم از اون ساختمان یعنی روبروی اون ساختمان بیای یکم پائین تر یکی دو تا که اون قبر رو رد میکنی همونجا هستش.

مهناز قرانی: بله، رفیق عزیز، رفیق اشرف دهقانی از اونجایی که این شانس رو داشتیم که با شما صحبت کنیم حتما شنوندگان ما هم دلشون می‌خواهد که آخرین صحبت شما و اگر پیامی دارید برای شنوندگان تلویزیون بفرمایید.

اشرف دهقانی: ممنون از شما و لطفی که شما ابراز می‌کنید. من فقط در اینجا به بار دیگه یاد رفیق مادر رو گرامی می‌دارم و مطمئن هم هستم که مقاومت‌های این چریک فدائی خلق و سازش ناپذیری‌هاش با دشمنان مردم به نسل امروز و حتی به نسل‌های آینده درس رزمندگی و تداوم راه چریک‌های فدائی خلق رو که به نظر من راه واقعا رهائی مردم ایران به اونها خواهد آموخت؛ تا اینکه یه زمانی برسه که کارگران و زحمتکشان و همه ی توده های تحت ستم به یک جامعه سوسیالیستی برسند و از رفاه و آزادی برخوردار بشوند و از این همه رنجی که واقعا رنج طاقت فرسایی که الان دارن می‌کشند رهائی پیدا بکنند. من خواستم به بار دیگه از شما تشکر بکنم و که ..

پرسش: بله اما اینم بگویند که امیدی به سرنگونی جمهوری اسلامی ایران دارید؟

پاسخ: صددرصد. بله من امید دارم. ولی نه این‌که امید داشته باشم من قطعا می‌دونم که این رژیم سرنگون می‌شه و منتها خوب بقول معروف میگن که دیر و زود داره ...

پرسش: سوخت و سوز نداره ...

پاسخ: بله سوخت و سوز نداره، صددرصد این رژیم سرنگون می‌شه. یه چیزی هم من اضافه بکنم و اون اینه که، این مبارزاتی که مردم می‌کنند، از همین مبارزات صنفی‌شون گرفته _ همین کارگراها، بازنشستگان، کشاورزان و همه ی اینها _ از اینا گرفته تا قیام هائی که انجام دادن از قیام ۸۸ گرفته تا ۹۶، ۹۸ تا ۱۴۰۱ واقعا اینا، ظاهرا خوب می‌بینیم

که هیچ‌کدام به نتیجه نرسیدند. ولی این ظاهر قضیه هست. هر کدام از این قیام ها یه پله ما رو به سرنگونی جمهوری اسلامی نزدیک میکنه چون این قیام ها و این مبارزات تجربه‌هایی با خودشون دارند. مردم از این مبارزات تجربه می‌گیرند. مبارزات خودشون رو ارتقاء میدن، متوجه می‌شن که برای اینکه به پیروزی برسند به چه چیزی احتیاج دارن که البته خُب به یه تشکیلات انقلابی احتیاج دارن. چونها متوجه می‌شن که این تشکیلات انقلابی رو از کجا شروع کنن که بنظر من باید از هسته‌های مسلح شروع بکنن، هسته‌های آگاه و مسلح؛ و سعی یکنن که راه چریکهای فدائی خلق رو برن که البته راه چریکها در وسط متاسفانه ادامه پیدا نکرد و قطع شد. ولی اگر ادامه پیدا می‌کرد همون هسته‌های کوچیک همون سازمان حالا بزرگ شده بود می‌تونست توده‌ها رو بسیج کنه و سازماندهی یکنه و یه جنگ توده‌ای علیه این رژیم و امپریالیست‌هایی که واقعا بر جامعه ما سلطه دارن راه بندازند. به هر حال بله من صد در صد به سرنگونی جمهوری اسلامی اعتقاد دارم و مطمئن هستم که سرنگون می‌شه و امیدوارم هر چه زودتر سرنگون بشه و این هم به دست مردم ایران خواهد بود و نه از جاهای دیگه.

پرسش: شما به دو مسأله اشاره کردید هم به این اشاره کردید که تشکیل هسته‌های مسلح، متشکل شدن و هم در رابطه با مبارزات کارگران. آیا بدون اعتصاب‌های عمومی بزرگ بدون تشکلات کارگری می‌شه هسته‌های نظامی سرنگونی این رژیم رو رقم بزنند؟

پاسخ: مسلماً نه. کاملاً حق با شماست. یعنی هسته‌های مسلح فقط شروع کننده مسأله هستند که بتونند، اتفاقاً اصلاً چرا می‌خواهند تشکیل بشن؟ چرا می‌خوان مبارزه مسلحانه بکنن؟ همه ی مسأله بر سر سازماندهی در درجه اول کارگران، متشکل کردن کارگران و همه ی توده‌های مردم؛ و اساساً بدون اینکه کارگران متشکل بشن به ایدئولوژی و به اون آگاهی طبقاتی که واقعاً مخصوص این طبقه هستند نرسند، یعنی که اگه این طبقه متشکل نشه و آگاهی طبقاتی پیدا نکنه مسلماً هیچ حرکتی به پیروزی نخواهد رسید. در نتیجه هدف از این مسأله که من میگم تشکیل هسته‌های سیاسی - نظامی، این به خاطر اینه که بتونه حرکت بکنه و شرایطی بوجود بیاره. حالا چرا میگم هسته‌های سیاسی - نظامی! به خاطر اینکه خوب شما خودتون هم بهتر می‌دونید جمهوری اسلامی و همین‌طور هم رژیم شاه امکان متشکل شدن به کارگران رو نمی‌داد یعنی نمی‌شد مثل شرایط روسیه نبودش که نمی‌دونم کمیته‌های چی تشکیل بشه یا خود کارگران خودشون محفل درست بکنند حرکت بکنند از اینجور چیزها خوب نمی‌شه. یعنی این رژیم‌ها دشمن تشکل هستند. به همین خاطر یه راه دیگه‌ای باید انتخاب کرد برای متشکل کردن کارگران. یعنی من می‌خوام در رابطه با صحبتی که شما کردید تأکید بکنم اصلاً همه ی مسأله، همه مسأله مبارزه مسلحانه همه ی مسأله گروه‌های سیاسی - نظامی اینه که بتونند طبقه کارگر رو در درجه اول متشکل بکنن، آگاهی سیاسی و سوسیالیستی رو ببرن درون طبقه کارگر؛ و اینکه توده‌های دیگه رو متشکل بکنند تا انقلاب رو بتونند پیش ببرند. فقط هم مسأله جمهوری اسلامی نیست. مردم ما برای این که به اون سوسیالیسم دست پیدا بکنن و به رفاه و آزادی برسند باید این سلطه امپریالیست‌هایی که هر کدام یه شکلی واقعا چنگال‌شون رو انداختن توی ثروت‌های مردم ایران، اون‌ها رو باید نابود کرد و از بین بردش که مسلماً این صورت خواهد گرفت با این بحران‌هایی هم که سرمایه‌داری باهاش مواجهه.

مهناز قرانی: بله نمی‌خواهم وقت شما رو بیشتر از این بگیرم ولی واقعا خیلی سخته که مصاحبه با شما رو به اتمام برسونم. براتون آرزوی روزهای بهتری رو دارم و با تشکر از اینکه که دعوت منو برای این مصاحبه قبول کردید.

اشرف دهقانی: زنده باشید. خیلی ممنون و من بار دیگه از شما تشکر می‌کنم و امیدوار هستم که روزهای خوب و خوشی در پیش داشته باشید. مرسی از شما.
مهناز قرائی: با تشکر از شما.

به نقل از: پیام فدائی، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران شماره ۳۰۸، ویژه وداع با رفیق مادر، اردیبهشت ۱۴۰۴

یادداشت:

جهت حفظ اصالت مصاحبه که به زبان گفتار صورت گرفته، مطلب حاضر ویراستاری نشده است. - اداره پورتال